

بھارت

زنگھالی
چوب کیریتی

ہی
Hoopra



سرنخ‌های چوب‌کبریتی

نویسنده: کیم اسلیتر

مترجم: نسترن فرخ‌دوست





سرشناسه: اسلیتر، کیم
Slater, Kim
عنوان و نام پدیدآور: سرخ‌های چوب‌کبریتی / نویسنده: کیم اسلیتر؛
مترجم: نسترن فرخ دوست.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۳۲۶ص.
شابک: ۰-۳۵-۸۶۵۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Smart, 2015
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی - قرن ۲۱م.
موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century
شناسه افزوده: فرخ‌دوست، نسترن، مترجم
رده بندی کنگره: ۴۱۳۹۵س۴۱۳۹۵/الف/PZV
رده بندی دیویی: ۸۲۲/۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۲۶۷۹۸

Text Copyright © kim Slater 2014.
Cover illustrations © Helen Crawford-white
All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن، Kim Slater، خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



سرخ‌های چوب‌کبریتی

نویسنده: کیم اسلیتر
مترجم: نسترن فرخ دوست
ویراستار: ناهید وثیقی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: مهدخت رضاخانی
ناظر چاپ: مرتضی فخری
چاپ اول: ۱۳۹۶
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان
شابک: ۰-۳۵-۸۶۵۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۲/۱، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir . info@hoopa.ir
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
• هرگونه استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

«من یک آدم معمولی‌ام.»
ال. اس. لوری



تقدیم به **سپهر**، جانِ من
از دوست عزیزم، **ناهید** و یار و همراهم، **پویان**
به پاس همدلی و حمایت بی‌دریغشان سپاس گزارم.

۱

جسد در آب

درست مثل تپه‌ای از پارچه‌های کهنه روی آب شناور بود. جین با یه پلاک توی دستش روی نیمکت نشسته بود. روی پلاک نوشته شده بود: به یاد نورمن ریوس^۱ که لحظات خوشی را اینجا گذراند. شاید پلاک دقیقاً این رو نمی‌گفت ولی معنیش این بود که نورمن ریوس مرده.

جین سرش رو بین دست‌هاش گرفت. بدنش به شدت می‌لرزید، درست مثل وقتی که آدم داره قهقهه می‌زنه یا هق‌هق می‌کنه. حدس زدم داره گریه می‌کنه و حدسم درست بود. جین هق‌هق کنان گفت: «اون دوست من بود.»

۱. Norman Reeves، در انگلستان اغلب بستگان کسی که مرده روی نیمکت‌های چوبی که در مکان‌های عمومی قرار دارند نام فرد را می‌نویسند. به این معنی که او از پیاده‌روی در منطقه‌ای که نیمکت قرار داده شده لذت می‌برده است.

یه شاخه‌ی بلند درخت برداشتم و بردم لب آب. با شاخه صورتِ توی آب رو فشار دادم، ولی نه نزدیک چشم‌هاش.

جین از روی نیمکت فریاد کشید: «چی کار می‌کنی؟»

«دارم امتحان می‌کنم ببینم یه وقت بادکنک نباشه.» وقتی دیدم باین‌حال که پف‌آلود به نظر می‌رسه سفت هم هست، فهمیدم کله‌ی دوست جین توی آبه.

جین داد زد: «بادکنکه؟»

یه خانم با سگش داشت می‌اومد سمت ما.

وقتی نزدیک شد، گفتم: «دوست جین توی رودخونه‌ست.»

یه جورِ مسخره‌ای نگاهم کرد انگار که می‌خواد به روی خودش نیاره و به راهش ادامه بده. نزدیک‌تر اومد و یه نگاه به آب انداخت. جیغ کشید.

من رفتم سمت خاکریز تا آروم شم و بتونم نفس بکشم. چند تا غاز کانادایی سرازیر شدن پایین و سُر خوردن توی آب. برای اون‌ها کهنه‌پارچه و صورت پف‌آلود توی آب مهم نبود. یه جورایی باهاش کنار اومده بودن.

وقتی برگشتم یه پلیس مرد و یه پلیس زن داشتن با خانمی که

به اطراف نگاه کردم ولی کسی رو ندیدم. جین تنها بود. این طرف‌ها مردم می‌گن جین قاطی داره. یعنی از نظر روانی. اون قبلاً پرستارِ به‌دنیاآوردن بچه بود. هنوز خیلی چیزها می‌دونه که از کتاب‌های پزشکی یاد گرفته ولی کسی حرفش رو باور نمی‌کنه.

پرسیدم: «کی؟»

جین به کهنه‌پارچه‌ها اشاره کرد.

رفتم سمت خاکریز تا یه نگاهی بندازم. یه کیسه‌ی راه‌راه توی آب بود. یه صورت با ریش پرپشت رو وسط کهنه‌پارچه‌ها زیر موج‌های آب دیدم. با یه چشم باز و یه چشم بسته.

وحشت کردم. صدای دریا تو سرم پیچید، از پل دویدم و دوباره برگشتم ولی هیچ‌کسی نبود که کمک کنه. من نباید این‌جوری بدوئم چون ممکنه باعث حمله‌ی آسمی بشه.

خانم کرین می‌گه: «وقتی سروصدای دریا تو سرت می‌پیچه مهم‌ترین کار اینه که آروم باشی و نفس بکشی.»

دیگه ندویدم و سعی کردم آروم باشم و نفس بکشم و بعد از اسپری آسمم استفاده کردم.

وقتی برگشتم، جین هنوز داشت گریه می‌کرد. «اون دوست من بود.»

سگ داشت حرف می‌زدن. جین هنوز روی نیمکت بود ولی کسی باهاش حرف نمی‌زد.

خانمه درحالی که داشت به من اشاره می‌کرد، گفت: «اوناهاش.»

آقای پلیس گفت: «اسمت چیه پسر؟»

«من پسر نیستم. بابای من مُرده. اونم به خاطر مریضیش که

مجبور بود سایدر بخوره، حتی صبح‌ها.»

پلیس‌ها به همدیگه نگاه کردن. خانم پلیس که درست مثل مامانم

مهربون بود، البته وقت‌هایی که مامانم برای رفتن به محل کارش عجله

نداشت، پرسید: «عزیزم می‌تونی به ما بگی چه اتفاقی افتاده؟» سرش

رو به سمت رودخونه تکون داد و گفت: «همین جووری پیداش کردی؟»

گفتم: «شبيه كهنه پارچه بود.»

جین از روی نیمکت داد زد: «اون دوست من بود.»

خانم پلیس اسم و آدرس من رو یادداشت کرد.

آقای پلیس پرسید: «وقتی رسیدی اینجا همین جووری بود؟»

گفتم: «قبل از اینکه با شاخه تکونش بدم، سرش یه کم بیشتر

سمت پل بود.»

«شاخه؟»

«باید می‌فهمیدم که یه کله‌ی واقعیه یا بادکنک.»

خانمی که سگ داشت جیغ دل‌خراشی کشید که حتی خانم پلیس

رو هم ترسوند.

گفتم: «مطمئنم که یه کله‌ی واقعی بود.»

آقای پلیس گفت: «غیر از این خانم خونه‌به‌دوش، کس دیگه‌ای

رو این‌ورا ندیدی؟»

گفتم: «جین یه پرستاره، اون دیوونه نیست.»

یه ون سفید کنارمون ترمز کرد. روی بدنه‌اش نوشته بود واحد

غواصی پلیس و یه چراغ چشمک‌زن آبی داشت. حتی وقتی ون

حرکت نمی‌کرد، چراغ آبی هنوز چشمک می‌زد.

آقای پلیس گفت: «کارن، کس دیگه‌ای رو ندیدی این‌طرف‌ها

پیلکه؟»

«نه... چند تا غواص می‌رن تو آب؟»

در ون باز شد و دو تا پلیس غواص اومدن بیرون. اون‌ها کفش

غواصی و تمام تجهیزاتش رو داشتن.

گفتم: «اگه واسه پیدا کردن سرخ بخوان آب رو خوب بگردن به

یه دستگاه تنفس هم احتیاج دارن.»

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است
که انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «گرم‌های شب‌تاب»
راییندرانات تاگور

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر



اینستاگرام هوپا

houpaa_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



سایت هوپا

www.hoopaa.ir



باشگاه هوپایی‌ها

<http://t.me/hoopaclub>

